

پناه‌الله خیر خواه

عضو پیوسته‌ی فرهنگستان

فال حافظ

است. ولی در مروا آن «مر»، همین مرغ است. هر دو یعنی «مرغ آوا». مثل طبری که در تطیر و طیره هست. برای این که با آواز و جهت حرکت پرندگان فال می‌زند. بعضی پرندگان را خوش‌یمن می‌دانستند، از دست راست حرکت بکند یا از دست چپ آوایی در بیاورند، این‌ها مهم بوده است. خیلی کهن است. این از یک سو، از سوی دیگر سر کتاب باز کردن یا استخاره کردن، البته استخاره را ما فقط در مورد قرآن به کار می‌بریم. اما فال را هم در مورد قرآن به کار برده‌اند. از حافظ خواهیم خواند که فال را به جای استخاره به کار برده است. اصلاً چرا راه دور برویم، استخاره هم خودش یک نوع فال است. استخاره را باید فقط در مورد قرآن به کار ببرید و نمی‌توانیم بگوییم با حافظ استخاره بکنیم. البته استخاره با تسبیح هم می‌کنند، من حرفم را تصحیح می‌کنم. اما فرد بارز شاخصش همان قرآن است. در این که استخاره رواست یا نارواست از نظر شرعی، بحث‌های زیادی کرده‌اند. استخاره از ریشه‌ی خیر است، یعنی طلب خیر کردن، خیر جُستن. از خدا خیر خواستن. این طور بوده که کسی احساس و نیت خود را صاف می‌کرده، احساس نزدیکی می‌کرده با خداوند. بعد می‌گفته یا می‌گوید خداوند الهام کن بر دلم که کدام یک از دو کار را انجام دهم. یعنی جستن خیر و خواستن خیر. بعد هم نمازی داشته، بیش‌تر نماز استخاره بوده. در متون حدیث در قرون اول استخاره به معنی رایج بعدی، یعنی فال گشودن با قرآن نبوده است. لااقل در زمان حضرت رسول‌الله (ص) نبوده، ولی از یکی از امویان که قرن اول هستند، نقل می‌شود که استخاره کرده و حتی از ولید نقل می‌کنند که یک استخاره کرده و استخاره بد آمده و بعد به قرآن اهانت کرده، قرآن را با تیر و کمان زده و شعری است در این زمینه که مشهور است: **لعبت هاشم بالملک فلا... الخ.**

سر کتاب باز کردن فکر نکنید فقط در فرهنگ ما بوده، در فرهنگ اسلام و فرهنگ غربی هم بوده است. هر چیزی که اسلامی باشد لزوماً عربی نیست و هر چیزی که عربی باشد لزوماً اسلامی نیست. مثلاً فرهنگ قبل از اسلام که عربی است و اسلامی نیست و فرهنگ ایرانی که اسلامی است ولی عربی نیست، این تفاوت‌ها را دارد. سر کتاب باز کردن یک اصطلاح انگلیسی هم دارد

□ موضوع بحث ما فال حافظ است، و ببینیم که این فال حافظ صرفاً یک تفریح است، صرفاً یک بازی است، حالا سطح بالا، یک سرگرمی است یا راه به‌جایی می‌برد. فال حافظ به کجا می‌رسد؟ به کجا تکیه دارد؟ چرا بعضی از فال‌ها راست و درست درمی‌آید؟ جواب می‌دهد. حرف می‌زند. و اگر دو سه مورد بود در طول ۶۰۰ سال یا حتی ۱۰ تا ۲۰ مورد بود، می‌شد حمل بر تصادف کرد. ولی موارد بیش از این‌هاست و عمیق‌تر از این‌گونه برداشت‌ها؛ و حمل بر تصادف کردن یا پاک کردن صورت مسأله است، یا فرار از جواب است، یا اظهار عجز است از توجیه. یا این که ما توجیه علمی و عقلی یا فلسفی برای این کار پیدا نمی‌کنیم، که باکی نیست. مگر برای رؤیای صادق و خوارق عادات، توجیه علمی - فلسفی - عقلی امروزه پیدا کرده‌ایم؟ با وجود این که موارد صدق زیاد است و راه به‌جایی هم می‌برد. بسیاری از فال‌ها یا بگوئیم حتی بعضی از فال‌ها. ولی مثل دعایی که مستجاب می‌شود ما توجیه آن را نمی‌دانیم. می‌دانیم مخاطب دعا خداوند است، دعاکننده هم انسانی درمانده است و رفع آن مشکل شده و آن گره از کار ما باز شده و خدا هم مسبب‌الاسباب بوده و برآورنده‌ی حاجت ما یا پاسخ‌دهنده به دعای ما بوده، اما دعاهایی که مستجاب نمی‌شود، اگر آدم بداند که چه دعاهایی مستجاب می‌شود، کلید رمز را داشته باشد، همیشه یک کاری می‌کند که هر دعایی که می‌کند مستجاب شود.

خود کلمه‌ی فال یک واژه‌ی عربی است. اصلاً فال است (با همزه) منتهی همان‌طور که شأن، شان هم تلفظ می‌شود، به قول سعدی: **آن کدام آیت حسن است که در شان تو نیست «کل»** یومِ هو فی شأن» (قرآن مجید، سوره‌ی الرحمن) دو تلفظی است.

هم‌چنین **ثار** یا **ثارالله** که در فرهنگ ما بسیار به کار می‌رود، آن هم اصلاً ثار است، ولی ثار تلفظ می‌شود. مطابق قاعده‌ای در صرف عربی این دو تلفظ جائز است. بله، تلفظ دوم یعنی فال روان‌تر است. ما هیچ‌وقت فال نمی‌گوییم. فال رایج است. لغتی است کهن و در قرآن مجید به کار نرفته، مگر معادل‌هایش که **تطیر** باشد و **طائر**.

ما معادل اینها را مروا برای فال خوب و مرغوا برای فال بد داریم و باید گفت که این «مر» که در «مرغوا» هست، کلمه‌ی مرغ

Bibliomancy که بسیار کهن هست و در پیش از میلاد مسیح ریشه دارد در حوزه‌ی فرهنگ روم و یونان، به آثار هومر فال می‌زدند، به ویرژیل هم فال می‌زدند. باید کسی کار بکند که آیا به **شاهنامه‌ی** خودمان هم فال می‌زدند یا نه. ولی در **شاهنامه** از فال‌هایی که زده‌اند یاد شده است. چون بحث ما **شاهنامه** نبود، مثالش را نیاورده‌ام.

ببینیم حافظ به فال چه‌گونه نگاه می‌کرده است. خوش‌بختانه هفت تا هشت بار حافظ فال را جوری به کار برده که برمی‌آید اعتقاد به صحت فال دارد. فال را بازی روشنفکرانه یا بازی فرهنگی - علمی نمی‌داند. بلکه راهبر به حقیقت و جهان غیب می‌داند. می‌فرماید: به ناامیدی از این در مرو بزن فالی

بود که قرعه‌ی دولت به‌نام ما افتد
از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش
زده‌ام فالی و فریاد رسی می‌آید
روز هجران و شب فرقت یار آخر شد

زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد
این **اخترگذشتن** هم مثل این که قرینه‌ی این است که ما در وقتی که یک نفر دعا می‌کرد و دعایش مستجاب می‌شد، می‌گفتیم مرغ آمین در راه بوده است، که آمین علامت استجاب است.

یک جای دیگر (در مثنوی آهوی وحشی) حافظ می‌گوید:
مگر وقت وفا پروردن آمد که فالم لاتذرنی فرداً آمد
چند نکته از این حاصل می‌شود که یکی **لا تذرنی فرداً** عبارتی است از قرآن، گفته‌ی حضرت زکریا است. معنایش این است که **مرا تنها مگذار**. و انت خیرالوارثین هم آخرش دارد. تو بهترین بازماندگانی. خطاب به خداوند می‌گوید. اولین نکته‌ی که ما از این بیت حافظ می‌گیریم این است که استخاره را فال نامیده است.

دومین آن این است که این را راهبر به حقیقت می‌دانسته. یعنی برایش حقیقتی، صدقی، صحتی قائل بوده، که می‌گوید. گفتیم که **«مگر»** همیشه سؤالی نیست، غالب **مگرها** در دیوان حافظ سؤالی نیست، افاده‌ی یقین و قطع می‌کند. یعنی می‌گوید مطمئناً یا الحمدلله **«وقت وفا پروردن آمد»** وقتی آمد که یاران در حق یاران وفا کنند، بی‌وفایی سر بیاید، مطمئن هستم چنین شده، چرا که فال من مناسب مقام آمده است. **لا تذرنی فرداً** آمده است. من از این تنهایی که دارم بیرون می‌آیم.

محققان گفته‌اند به کتاب **شاهنامه** فال می‌زده‌اند و از آن قول قوی‌تر آن که به **مثنوی** مولانا فال می‌زدند. اما در اعصار جدید و قرون اخیر خیلی کم می‌شود که به‌جز به قرآن استخاره و جز به حافظ فال زد. یعنی **مثنوی** و **شاهنامه** و متون دیگر بوده، اما آن‌ها کنار رفته‌اند. منابعی داریم که نمونه‌های تاریخی از فال‌های به حقیقت پیوسته یاد می‌کند که بسیار شگرف و موافق **نیت** فال‌گیرنده و خبردهنده از جهان غیب و غیب جهان است. از نوادر تاریخی چندتایی را نقل می‌کنم:

شاه طهماسب صفوی یک روزی انگشتر گران‌بهایش را گم می‌کند. دل‌تنگ می‌شود. می‌گوید دیوان حافظ را بیاورید ببینیم که راه به کجا می‌بریم. برای تسلی خاطرش پناه می‌آورد به دیوان حافظ و آداب فال به‌جا می‌آورد و دیوان را می‌گشاید. چنین می‌آید:

دلی که غیب‌نمای ست و جام جم دارد

ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد

شاه طهماسب به علامت تعجب دستش را می‌زند به زانویش. از این همه مناسب آمدن. در همین حین احساس می‌کند چیز برجسته‌ای زیر دستش آمد. همان را پی‌جویی می‌کند، می‌بیند انگشترش لغزیده بود در سجاف لباسش که نمی‌دانیم چه بوده، گیر کرده بوده، درمی‌آورد. این یک نمونه. و لابد سوری می‌دهد و ابراز خوش‌وقتی می‌کند و حالش خوش می‌شود.

نقل دیگر این است که می‌گویند شاه عباس صفوی در بدایت کار که همه‌ی ولایات ایران یا حتا خارج ایران امروز زیر نگین او نبوده هنوز باید جاهایی را فتح می‌کرده و بایستی حاکمیت خودش را در جاهایی مستقر می‌ساخته، فکر می‌کند باید یک لشکرکشی به تبریز بکند؛ ولی تردید می‌کند و فال می‌زند به دیوان حافظ، این بیت می‌آید. یعنی غزلی می‌آید که این بیت موافق آن است. آخر، همه‌ی غزل جواب یک فال نیست. باید **«بیت‌الفال»** را پیدا کرد. آن بیتی که به‌اصطلاح برجسته‌تر است یا گم‌شده‌ی ما در آن است یا سخنگوی غزل است. آخر این غزل این است که: **عراق و فارسی گرفتگی** (عراق منظورش عراق عجم است بیش‌تر اراک و مثلاً لرستان و حتا اصفهان و این نواحی، یعنی از مرکز تا غرب ایران حدواً).

عراق و فارس گرفتگی به شعر خوش حافظ

بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

شاه‌عباس شگفت‌زده می‌شود و می‌بیند که حافظ صریحاً دارد می‌گوید **وقت تبریز** است و لشکرکشی می‌کند به تبریز و بعدها به اهمیت تاریخی و ضرورت سیاسی این عمل خودش پی می‌برد و درود به روان حافظ می‌فرستد که ترغیبش کرد. حوزه‌ی رواج فال و فال‌زدن به حافظ از ایران امروز خیلی گسترده‌تر بوده است. آسیای میانه که هنوز مناطقی از آن فارسی‌زبان هستند مهم‌ترین‌اش تاجیکستان. این طرف در شرق ما شبه‌قاره‌ی هند. آن طرف در غرب ما آسیای صغیر و عثمانی و ترکیه‌ی فعلی. شبه‌قاره‌ی هند شامل هند و پاکستان و بنگلادش.

بعضی از محققان کمک می‌کنند که ما بدانیم حوزه‌ی رواج فال در این مکان‌ها که عرض کردم کجا بوده است. درباره‌ی آسیای صغیر یا آناتولی یا عثمانی، در کتاب **کشف‌الظنون** حاجی خلیفه بحثی هست. اسمش هم کاتب چلبی‌ست، هم حاجی خلیفه. دو اسمی است. صاحب کتاب‌شناسی مشهوری است به‌نام **کشف‌الظنون**. چنین می‌گوید: «دیوان حافظ معروف و متداول بین فارسیان است با آن فال می‌گیرند و بسیار اتفاق می‌افتد بیت مناسبی، موافق حسب‌حال گیرنده می‌آید. به همین جهت آن را **لسان‌الغیب** می‌گویند. [لسان‌الغیب یعنی زبان سخنگو از جهان غیب یا از جانب غیب. بعد لسان‌الغیب که صفت دیوان حافظ بوده است. با نظر به این که این فال‌ها مناسب و صادق درآمده بوده، بعدها به خود حافظ گفته شده است. الآن مراد ما از **لسان‌الغیب** حافظ است و نه دیوان حافظ. ولی قول جامی هم تأیید می‌کند که اول به دیوان و بعد به خود حافظ گفته می‌شده]. و در تصدیق این ادعا محمد بن شیخ محمد هروری رساله‌ی مختصری تألیف کرده و در آن حکایاتی که

متضمن فال‌هایی بوده، مطابق حال فال‌گیرنده گرد آورده و در مدح حافظ داد سخن داده است. مولا / ملاحسین کفوی متوفی بعد از سال‌های ۹۸۰ ق. «نیز رساله‌ای به ترکی راجع به تفالآت دیوان حافظ تألیف کرده است که مشحون است از حکایات غریبه.» (نگاه کنید به **کشف‌الظنون** ذیل دیوان حافظ).

از معاصران ما چند نفر هم راجع به فال و چند و چون آن کار کرده‌اند که اشاره خواهیم کرد. هم به کتاب‌شان و هم آراءشان. اما یک سند دیگر هم داریم. برای این که نشان دهیم در گذشته آن حوزه‌یی که به فال حافظ اعتقاد داشتند یا عمل می‌کردند گسترده‌تر از ایران بوده است که اشاره کردیم، این است که سند دوم بعد از قول **کشف‌الظنون** که راجع به آسیای صغیر و آناتولی بود تا می‌رسد به بالکان. همین بوسنی و هرزگوین می‌دانید که سودی بوسنوی - سودی شارح قدیمی حافظ - اهل بوسنی است. که منسوب به آن جا می‌شود بوسنوی. سند دیگری که ما داریم عبارت است از نسخه‌یی از دیوان حافظ که متعلق به شاهان مغولی هند بوده است. یعنی سلسله‌یی با شاهانی مثل جهانگیر، همایون، داراشکوه، آدم‌های بافضلی هم بودند که سلسله‌ی مغولی هند را تأسیس کردند. تقریباً معاصر صفویه‌ی خودمان. یک دیوان حافظ در خزانه‌شان موجود بوده که این را کتاب‌خانه‌ی عمومی خدابخش در دهلی چاپ عکسی کرده است. حکمت به خرج داده است که چاپ عکسی کرده. چون خط آن روزگار و عین آن خط البته تصویرش دیده می‌شود در حالی که اگر چاپی بود، هزار جای تردید بود. بعد در ضمن آدم نمی‌دانست که آن‌ها چه‌طور به فارسی می‌نوشته‌اند.

این است که فارسی تا ۶۰ - ۷۰ سال پیش، یعنی ۱۰۰۰ سال زبان رسمی رایج، مکاتباتی، دیوانی و سراسری شبه‌قاره بوده است. شکرشکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود

یکی از دوستان من که در هند بود این تحفه را برای من فرستاد. این دیوان حافظ را با یادداشت‌هایی که یکی از یکی عجیب‌تر است. فال‌هایی در بزنگاه تاریخی گرفته‌اند پادشاهان و شاهزادگان این سلسله، آن وقت درست درآمده، نوشته‌اند که در چنین واقعه‌یی ما چنین فالی گرفته‌ایم و این آمد و یک ستایشی از حافظ یا دعایی در حق حافظ و یا نذر و نیازی و فتح و فتوح و غیره نیز مورد اشاره است. در حاشیه‌ی این دیوان شاهان مغولی هند از جمله همایون، جهانگیر، داراشکوه، یادداشت‌های تاریخی بسیار ارزشمندی درباره‌ی راستی و درستی و مناسب حال درآمدن فال حافظ در موارد خاص و غالباً در وقایع تاریخی و چه خوب که به زبان فارسی نوشته‌اند. یک مورد آن را بیان می‌کنم که ببینیم چه‌گونه است؟

یک مورد از این فال‌ها به نوشته‌ی داراشکوه، صاحب **مجمع‌البحرین** و مترجم **اوپانیساده‌ها**، شاهزاده‌ی فوق‌العاده بافرهنگی بوده. دو فرهنگ هم بود، یعنی هم فرهنگ هندوئیسم، هند و هندویی داشت و هم فرهنگ ایرانی. و **مجمع‌البحرین** را نوشته در تلفیق بین این که عرفان هندویی و عرفان اسلامی وجه مشترک با هم دارند. و این **مجمع‌البحرین** چاپ شده است. دکتر شایگان نویسنده و متفکر معروف رساله‌یی، کتابی به فرانسه دارند که به فارسی هم به کوشش آقای جمشید ارجمند ترجمه شده و راجع به تصوف و هندوئیسم / آیین هندو است.

داراشکوه دانشمند عرفان‌پژوه می‌نویسد:

«جهانگیر پادشاه در ایام شاهزادگی به سبب آزرده‌گی از والد ماجد خود جدا شده در اله‌آباد می‌بود. من [تردید داشتیم که اله‌آباد بوده یا اله‌آباد. تحقیق کردم دیدم مثل این که همین اله‌آباد درست است] و تردد [یعنی تردید] داشتند به ملازمت پدر عالی‌قدر بروند [یعنی آشتی بکنند] یا نه. که اگر می‌رفت دوستی و آشتی برقرار می‌شد و لابد در میان مدعیان به اصطلاح سلطنت یا وراثت جهانگیر، پدر تمایل به او پیدا می‌کرد. ولی آن چون قهر کرده بوده راه چاره را دیوان حافظ یافت و این آمده:

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم

چرا نه خاک ره کوی یار خود باشم

غم غریبی و غربت چو بر نمی‌تابم

به شهر خود روم شهریار خود باشم

چو کار عمر نه پیداست (البته عمر پدرش، برای این که پدرش

به فاصله‌ی کمی فوت می‌کند).

چو کار عمر نه پیداست باری آن اولی

که روز واقعه پیش نگار خود باشم

«به موجب این فال بی‌تأمل و اهمال به سرعت روانه شده به ملازمت ایشان مشرف گشتند و قضا را بعد از شش ماه اکبر پادشاه فوت کردند و ایشان پادشاه شدند. این فقیر به دست‌خط جهانگیر پادشاه دیده که در حاشیه‌ی دیوان حافظ این مقدمه را نوشته‌اند.»

این مطلب که من نقل کردم از مقدمه‌ی همان دیوان شاهان مغولی هند است. خود نسخه‌ی کتابت ۹۰۰ و اندی است، یعنی خالی از قدمت هم نیست.

منابع دیگری راجع به فال حافظ یکی **لطیفه‌ی غیبی** اثر محمد دارابی است که اشاراتی دارد. **تاریخ ادبی** براون که می‌دانید ۴ تا ۵ جلد است و یک جلدش **سعدی تا جامی** نام دارد که مرحوم آقای حکمت ترجمه کرده‌اند. در آن جا حکمت پانویس داده و ده‌ها فال مناسب مقام را نقل کرده است. یک کتابی هم هست به اسم **الهاماتی از خواجه حافظ و فال‌نامه**. فال‌نامه جدولی است که به مدد آن جدول، فال می‌گیرند. آقای محمد وجدانی فراهم کرده‌اند و در قید حیات هستند. نمی‌دانم این کتاب الآن در بازار هست یا نه. من قدیم دیده‌ام. کتابی متین است. جلد دوم **سفینه‌ی حافظ** تدوین مسعود جنتی عطایی، شرح ۱۰۵ فال مناسب را دربردارد. اما بیش‌تر جمع و تدوین و نقل و تکرار است و فقط جامع بودن آن قابل توجه است.

اما کتاب جدیدتر، کتابی است به اسم **به شاخ نباتت قسم**، با عنوان فرعی «باورهای عامیانه درباره‌ی فال حافظ» با شرح و تحلیل زیر نظر دکتر محمود روح‌الامینی دوست دانشمند و حافظ‌شناس، استاد مردم‌شناسی دانشگاه تهران. این کتاب را پازنگ که **حافظ‌شناسی** را درمی‌آورد، و کلی کتاب در مورد حافظ شاید ۲۰ تا ۳۰ عنوان درآورده است، در سال ۶۹ چاپ کرده است. دو مقاله هم قابل توجه است، یکی استادمان حضرت آقای زرین کوب نوشته‌اند. از آن جدیدتر، مرحوم کیوان سمیعی را که عرفان‌پژوه بودند و شرح لاهیجی را بر منظومه‌ی عرفانی **گلشن راز** می‌شناسید، چند اثر دیگر هم دارند. ایشان یک مقاله نوشته‌اند در شماره‌ی یک کتاب ادواری یا مجله‌ی **حافظ‌شناسی** که آقای نیاز کرمانی در همان پازنگ درآورده‌اند.

چه گونگی فال گرفتن

در این کتاب آقای روح‌الامینی؛ طرز فال گرفتن با اختلافی که هر منطقه با منطقه‌ی دیگر دارد یاد شده است، که مثلاً در گیلان چه‌گونه می‌گیرند. در لرستان چه‌گونه می‌گیرند. تقریباً آن‌چه که قدر مشترک میان این‌هاست، این است که کسی که می‌خواهد فال بگیرد، حتی‌المقدور سعی می‌کند که وضو (یا طهارت شرعی) داشته باشد. هم‌چنین رو به قبله باشد که البته هیچ‌کدام از این‌ها ضرورت ندارد، شاید در جاهای دیگر نباشد. بعد از درودفرستادن و دعا و بخشی از قرآن خواندن برای حافظ، با صلوات‌فرستادن مثلاً سه صلوات که ثوابش به روح حافظ برسد، این هم در غالب آن‌ها مشترک است. بعد غالباً چشم را می‌بندند و با انگشت وسطی جایی از دیوان را باز می‌کنند. بعد اولین غزلی که در صفحه‌ی سمت راست بیاید آن را حساب می‌کنند. اگر نیمه‌ی غزل باشد و اصل غزل در صفحه‌ی ماقبل باشد، به صفحه‌ی قبل رجوع می‌کنند و آن‌وقت غزلی که بلافاصله بعد از این غزل است اسمش را می‌گذارند شاهد فال و یا همه‌ی شاهد فال را می‌خوانند یا مثلاً بیت اول، سوم، پنجم و هفتم را می‌خوانند. خطاب به حافظ می‌گویند **به شاخ نباتت قسم**. بعضی‌ها هم یک چیزهای دیگری هم دارند و می‌گویند **شاخ نباتت در سنت، معشوق حافظ شمرده می‌شود، اما شاخ نبات در دیوان حافظ به کار رفته:**

این همه شاهد و شکر کز سختم می‌ریزد

اجر صبری‌ست کز آن شاخ نباتم دادند
و این **لسان‌الغیب** که اول لقب دیوان بوده، بعداً تحول معنا پیدا کرده به خود حافظ گفته شده است، این هم که اشاره‌ی به انسان محبوب حافظ بوده یا اصلاً شاید اشاره به سخن باشد، اشاره به آدم نباشد. ولی در فرهنگ عامه گفته‌اند که حافظ در جوانی معشوقی بدین نام داشته است. اگر غزل منفی یا ناامیدکننده دربیاید، گیرنده‌ی فال که دیگر می‌شود گیرنده‌ی فال یا فال‌خوان، چنین اظهارنظر می‌کند که **فال راه نمی‌دهد**. اما پر و بال دادن به غزل حافظ و یافتن آن **بیت‌الفال** به نکته‌دانی، حافظ‌شناسی، هوش و هنر و سر و زبان و این چیزهای فال‌گیرنده ارتباط دارد، که بی‌تی یا کلمه یا تعبیری را برجسته بکند و به هر حال ربط اصلی فال را پیدا کند.

حقیقت و مجاز فال حافظ

جدی‌ترین بحثی که در مورد حقیقت‌داشتن و یا نداشتن فال حافظ من دیدم، دو تن بزرگواری که اسم‌شان را بردم، باز تکرار می‌کنم: استاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در کتاب **یادداشت‌ها و اندیشه‌ها** و شادروان کیوان سمیعی در **حافظ‌شناسی**، شماره‌ی یک، بحث مفصلی کرده‌اند. نظرشان شبیه هم است و عصاره‌اش این است: راست و درست درآمدن بعضی فال‌ها را اتفاقی و در مجموع فال را پناه‌جویی انسان درمانده به عوالم مرموز غیبی می‌دانند که فقط برای کسب امیداری و دل‌خوشی است. به عبارت دیگر فال راهبر به حقیقت نیست. یا الزاماً نیست. و حافظ مثل ما انسانی بوده که در حل مشکلات عادی زندگی‌اش هم درمانده بوده، کافی است فکر کنیم که از فقر یا تنهایی یا دیررسیدن حقوق ماهانه اظهار کسالت می‌کرده:

- وجه می می‌خواهم و مطرب که می‌گوید رسید

- وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید
- حافظا در کنج فقر و خلوت شب‌های تار...

والله از آثار این بزرگواران برمی‌آید که هر دو عرفان‌شناس‌اند. عرفان‌پژوه‌اند، درباره‌ی عرفان کار کرده‌اند. اما دیگر از این قطعی‌تر یعنی بیش‌تر نمی‌توانم جواب بدهم که واقعاً ممکن است کسی به عوالم غیبی اعتقاد داشته باشد، به فال حافظ اعتقاد نداشته باشد. این هم هست هر مؤمنی، مؤمن به استخاره‌ی قرآن یا فال حافظ هم نیست، یا باورکننده‌ی صدق بعضی از موارد فال حافظ نیست.

دوستان گفته‌اند که بله حافظی که مانند ما انسانی بوده که در حل مشکلات زندگی‌اش هم درمانده بوده و حالا که قرن‌ها از درگذشت او می‌گذرد، چه‌گونه می‌تواند از مافی الضمیر خوانندگان و فال‌جویان باخبر باشد و به آن‌ها پاسخ‌های سراسر است و مناسب بدهد، به عبارت دیگر هر‌گونه و مخصوصاً این‌گونه کسب اطلاع از آینده و یا ضمائر پنهان انسان و امور پنهان در پرده‌ی غیب اعتباری ندارد. اما در جهت تأیید این قول، که قول بنده نیست، می‌شود افزود که شعر حافظ کثیرالاضلاع است. پُر‌مضمون است. سرشار از شادی و امید و نوید و دوپهلوی و کلی‌گویانه و تأویل‌پذیر و پُر‌مضمون است و از همه‌چیز حرف می‌زند. از مسایل به اصطلاح دلخواه انسان‌ها حرف می‌زند، از معنویات گرفته تا مادیات، از همه‌چیز و از پُر‌مضمونی دیوان حافظ که طبق آمار یک کتاب مرجع که شاید قبلاً معرفی شد از ۲۰۶ موضوع هم بیش‌تر است. قبلاً هم صحبت کردیم. من هم اوایل این‌گونه فکر می‌کردم که این تأویل‌پذیری و این دوپهلوی بودن شعر حافظ و این‌که با حال خودمان جورش می‌آوریم، این قول و نظر اول من بود، اما بعد شاید با دیدن وقایع و واقعیاتی، چشم رازبینم گاهی به «رخنه‌ی تماشا» گشوده شد. پشت این جهان ظاهر به جهان باطن ایمان دارم، حالا بخشی از آن آخرت است و بخشی همین غیب است، که همه‌اش آخرت نیست، آخرت غیب است، ولی آخرت همه‌اش غیب نیست. جهان پدیدار داریم و جهان ناپدیدار. جهان ناپدیدار یا ناپیدا اسمش غیب است و در قرآن هم گفته شده غیب را جز خدا نمی‌داند و بعد افزوده شد مگر کسی که خدا اذن و اجازه بدهد و بهره‌ی از غیب‌دانی به او ببخشد. این صریح قرآن است.

بنده در همان نظرگاهی بودم که استادان بودند. در عین این‌که هم مسلمان بودم و هم معتقد به ضروریات و اعتقادات و اصول اسلامی، ولی یک تغییر دید نسبت به این مسأله پیدا کردم که ذیل این بحث ما می‌خورد به این‌که یک رشته‌ی هست علمی - ناعلمی، علمی - شبه‌علمی و ۶۰ - ۷۰ سال یا بیش‌تر حتا ۱۰۰ سال سابقه‌ی تحقیق در دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقی جهان دارد، مخصوصاً اروپایی و امریکایی. باید شنیده باشید فارسی‌اش **فراروانشناسی** است و فرانسه‌ی آن پاراپسیکولوژی است. یعنی روانشناسی امور غیرمعارف. مثلاً **تله‌پاتی** و یا دور‌آگاهی که یک نفر به یک نفر نظر خودش را از دور بفرستد یا نظر او را دریابد. یا ضمیر یک نفر را بخواند.

هیپنوتیزم هم جزو همین اقلامی‌ست که موضوع فراروانشناسی است. حالا طب سوزنی هم حدودی هست. یک وقتی هیپنوتیزم را یک نوع شیادی و یک بازی ماجراجویانه می‌دانستند، اما دیگر هیپنوتیزم شایع شد در جهان که قبول کردند چنین پدیده‌ی رخ می‌دهد. علم هم طب سوزنی را قبول کرد که کارایی دارد، معنا دارد،

یک ماجراجویی و خرافه نیست، هم آن را پذیرفته و هم هیپنوتیزم را. اما توجیه نکرده، توضیح علمی ندارد، یا تاکنون ندارد.

یک نوع دارو و یا بلکه درمان برای همه‌ی بیماری‌هاست که می‌گویند **هوموپاتی** / **هامیوپاتی**، فارسی‌اش چه می‌شود؟ (هرچه می‌شود «دگرچاره» و طب فراعلمی است، جزو **Alternative Medicine** است). آدم‌های شفادهنده می‌دانید در سراسر جهان هستند که از دست‌شان با چشم‌شان نیرویی ساطع می‌شود و اثرات درمانگر دارد. من از اشخاصی شنیده‌ام به این اشخاص مراجعه کرده‌اند و اثر خوبی دیده‌اند. خودم هم اشعه‌ی ساطعه از کسی را دیده و احساس کرده‌ام. به هر حال این‌چیزها تا این که جنی را احضار نکنند یا نه، جن‌گیری نکنند یا نه، رمالی نکنند یا نه، یک کمی بدنام است، این رشته به‌خاطر این که به شیادی و ماجراجویی و موارد نادرست آمیخته است، اما می‌گویند برای یک بی‌نماز در مسجد را نمی‌بندند. خوب وقتی که یک چیزی تقلبی‌اش هست، یک معنی‌اش این هست که اصلی‌اش هم هست.

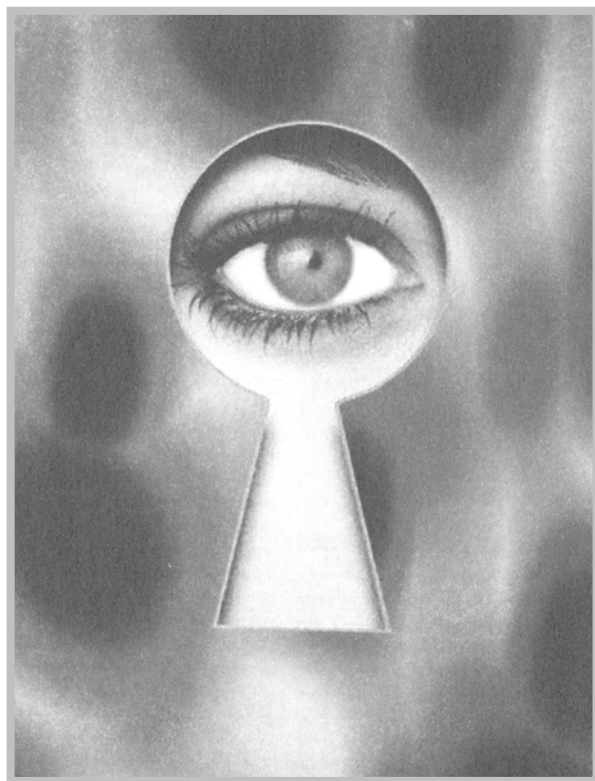
مثلاً می‌گویند این زردچوبه تقلبی است، اگر همه‌ی زردچوبه‌ها مثل همان یعنی تقلبی باشد، دیگر نمی‌توانید بگویید کدام تقلبی و کدام اصل و درست است، یا مثلاً این طلا عیارش پایین است، در مقابل طلایی که عیارش استاندارد باشد. مسأله‌ی دعا هم در این زمینه است. دعاهایی که مستجاب می‌شود در زمینه‌ی فراروانشناسی بررسی می‌شود. حتی اگر ما یک مورد داشتیم در طول تاریخ از **رؤیای صادقه** مثلاً از یکی از این اقلام از جمله از رؤیای صادقه، معروف است و می‌دانیم که خواب‌ها چندجور است. خواب‌های پریشان داریم، خواب‌هایی که آدم آن روز گرفتار یک مسأله‌ای بوده، دنباله‌اش را در خواب می‌بیند و نظیر این خواب‌هایی داریم که صادق است. به این معنا که چنان که در خواب دیده شده، در عالم واقع و بعد از بیداری حالا با فاصله‌ی دور یا نزدیک، رخ می‌دهد و معمولاً چنان که در خواب دیده‌شده رخ می‌دهد.

کسانی مثل حافظ یا دیگران که در این مسایل هستند، اگر طور دیگری نگاه شود، این مسؤلیت از روی دوش حافظ و امثال حافظ برداشته می‌شود و آن این که برگردیم به خود انسان‌ها و این که ما از ابعاد وجودی انسان شاید دو یا سه بعد را بشناسیم در حالی که اگر شما بروید در آثار یونگ و هسه می‌بینید ابعاد دیگری از انسان را به شما معرفی می‌کنند که در واقع این خود شما هستید که در یک لحظاتی راه آشنایی یا به‌دست‌آوردن حقیقت را به‌روی خودتان باز می‌کنید و حافظ فقط یک واسطه‌ی فیض‌رسانی است. برای این قضیه در آن لحظه ممکن است حافظ سر راه من نوعی که ایرانی هستم قرار بگیرد و برای کسی دیگری، یک کس یا یک اتفاق عملکرد دیگر رخ بدهد. فقط این برمی‌گردد به این که شما چه قدر استعداد دارید تا ابعاد وجودی‌تان راه‌گشا باشد. آن وقت دیگر آدم‌هایی مثل حافظ هم زیر سؤال نمی‌روند که آیا واقعاً این قضیه درست و دیوان حافظ درست می‌گوید یا نه. که من فکر می‌کنم، اگر این‌گونه به مسأله نگاه کنیم، خیلی روشن‌تر می‌شود. تا این که خوب همین که در عمل می‌بینیم حافظ همیشه جواب نمی‌دهد. چون که ما همیشه این اجازه را نمی‌دهیم که ابعاد دیگر برامان کشف شود.

من مقاله‌ای نوشتم در **کیهان فرهنگی** به‌اسم «هم جهان غیبی و هم غیب جهانی دارد»، که خیلی آن‌زمان بحث‌انگیز شد و بعداً در کتابی به اسم **جهان غیب و غیب جهان** تجدید چاپش کردم. بعد

هم با افزایش‌های جدید و رویدادهای تازه‌یی که پیش آمده بود در این زندگی‌نامه‌ی ناچیز، ولی هفتصد صفحه‌ای که نوشته‌ام، فصلی را بازکردم تحت این عنوان و گفتم که غیر از مسموعات که می‌گویند همه شنیده‌اند و ما هیچ‌کس را ندیده‌ایم که بگوید یک رؤیای صادقه برای من رخ داده، ولی حالا ما می‌گوییم و رد و قبولش با شما.

برای من دو رؤیای صادقه پیش آمد، یکی در حدود ۱۵ سال و یکی ۱۲-۱۳ سال پیش، یعنی خواب‌هایی مثل این که شما یک فیلم را برای بار دوم که می‌بینید یادتان می‌آید که این صحنه را دیده بوده‌اید. آن چه در بیرون رخ داد با خواب همین رابطه را داشت. یعنی من کنج‌کاو بودم که یک قسمت از آن جزئیات که رخ داد، آیا بقیه‌اش هم رخ می‌دهد. دیدم که بقیه‌اش هم رخ داد. حیران و کنج‌کاو و حتی هراسان بودم که آیا با همان رنگ و میزانشن و صحنه



و اشخاص رخ می‌دهد؟ و شگفتا که رخ داد. که توضیح‌اش را فکر می‌کنم در همان زندگی‌نامه آورده باشم که سر فرصت مراجعه کنید و ببینید. (در کتابی به‌نام **فرار از فلسفه**).

این برای کسی حجت نمی‌تواند باشد. می‌خواهم بگویم که از این‌جا من دیدم شروع شد به تغییر یافتن و این که **هم جهان غیبی و هم غیب جهانی** دارد. بعد اشاره می‌کنم و می‌گذرم. آیت‌الله بزرگی داشتیم به‌اسم آقای خوانساری، ۳۵-۴۵ سال پیش. یک قحط سال و خشک‌سال بزرگی در شهر یورماه در قم شده بود. ایشان به درخواست مردم که دیگر به فغان آمده بودند و به نوحه و زاری، راضی می‌شوند بروند نماز باران بخوانند و روشنفکرها و بی‌اعتقادها و توده‌بی‌ها هر کسی را که از شهر بیرون می‌رفته به مصالح، مسخره می‌کرده‌اند.

می‌روند و دعایش مشهور است. می‌روند و نماز باران می‌خوانند و به یک ساعت نمی‌رسد که با احتمال بسیار کمی که می‌رفته در دل شهریورماه آن چنان بارانی مانند باران بهاره ببارد، باران می‌بارد. خوب بالاخره نماز طلب باران یک تاریخچه‌ی مفصلی دارد. موارد استجابت‌شده و استجابت‌نشده هم دارد. مثل دعا که استجابت‌شده داریم و استجابت‌نشده هم داریم. در پایان چند فال غریب را براتان بگویم:

۱- یکی از دوستان فاضل و ادیب و سخن‌شناسم نقل می‌کرد که در ایام انقلاب یا پیش از آن که هنوز ساواک کر و فری داشت اما دیگر خانه‌روشنی می‌کرد و می‌رفت که چانه بیندازد و چک و چانه‌اش را ببندند و هنوز رژیم پیشین سقوط نکرده و انقلاب پیروز نشده و مبارزه ادامه داشت، ایشان می‌گفت: خواهرم فعال سیاسی بود و دستگیر شده و در زندان و در تهدید یا در معرض شکنجه بود تا نام ۲۰-۳۰ نفر هم‌زمانش را فاش کند و ما با تمام وجود دست به دعا برداشته بودیم که خداوند بر قدرت و قوت و مقاومت جسمی و روحی او بیفزاید که از فشار شکنجه‌های ددمنشانه، ناچار از افزایش نام کسی یا کسانی نشود که حتا بیم خطر جانی می‌رفت و ما روز و شب نداشتیم. تا یک شب گفتیم روی به دیوان حافظ بیاوریم و دست به دامن او بزنیم که شاید ان‌شاءالله نور امیدی در دل ما بتاباند. باری آداب فال را به‌جای آوردیم و این غزل آمده بود: **خوش‌ست خلوت اگر یار یار من باشد**، چنان که عرض کردم گیرنده و خواننده و مفسر فال باید هم اهل شعر و ادب و هوشمند باشد و به‌قول حافظ: **آن کس است اهل بشارت که اشارت داند**، تا **بیت‌الفال** را باز یابد و پاسخ روح جاویدان حافظ را، با اجازه‌ی خداوند که در قرآن می‌فرماید: «هیچ کس را جز کسی که خود بپسندد و بر بخشی از غیبش مطلع نمی‌گرداند» به دوستدار خود که مهمان معنوی و معنویت اوست، در میان ابیات و مصرع‌هایی غزل برساند. دوست حافظ‌پژوه دانشور نکته‌دانم فرمود گمشده و پاسخ خود را در این بیت پایانی غزل یافتیم:

به سان «سوسن» اگر ده زبان شود حافظ

جو غنچه پیش تو آتش «مهر بر دهن باشد»
که ادامه دادند همه‌ی اعضای خانواده از فرط شگفتی و شادی فریاد به الله‌اکبر و سبحان‌الله برداشتند، زیرا یک نکته‌ی مهم در این‌جا این است که نام خواهر مبارز ایشان «سوسن» بوده است و از طرف دیگر صراحت در بیت دوم دارد که حتا اگر پرسخن و دارای ده زبان هم باشد، در این راه مانند غنچه‌ی سربسته و فروبسته، مهر سکوت بر دهان خود خواهد داشت یا خواهد زد و همین امر هم علی‌رغم شکنجه‌های ساواک رخ داده بوده است. راستی را این از نوادر فال‌ها بوده که من، بدون واسطه، از دوست فرزانه‌ام شنیده‌ام و با این نقل دیگر جزو تاریخچه‌ی فال / فال‌پژوهی حافظ خواهد شد.

۲- یکی از دوستان دانشمند مهربانم که سی سال با ایشان سابقه‌ی مودت و ارادت دارم وقتی تلفنی این مژده را با ایشان در میان گذاشتم که قرار است بنیاد فارس‌شناسی و مرکز حافظ‌شناسی صلاهی عام در دهند و فال‌های صادق را از سراسر ایران دریافت دارند، به وجد درآمد و گفت موردهایی از فال صادق برایش پیش آمده و چون اسم از یک دوست مشترک پاک‌دل بسیار دان بردم که

مانند دو فرزانه‌ی سابق‌الذکر که در آغاز این بخش مقاله از آنان یاد کردم که منکر صدق و صحت داشتن فال حافظ‌اند و حرف‌شان را هم صادقان و بدون نقاب و نفاق زده‌اند، گفت خواهشمندم دیگر نگو او منکر صدق و صحت فال است. گفتم: چرا؟ گفت: برای این که ۲۳ سال پیش در روزهای (یا شاید گفت هفته‌های) آخری که انقلاب رو به پیروزی می‌رفت، در حضورش فالی از حافظ در باب سرنوشت انقلاب گرفت، این غزل آمد:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد

زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد
[که استدعا دارم این غزل را بازخوانی کنید تا به کمال تناسبش پی ببرید].

بعد از این نور به آفاق دهم از دل خویش

که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد
تا آن‌جا که می‌فرماید: **نخوت باد دی** (راستی گویا شاه در ۲۶ دی‌ماه ۵۷ ایران را با نزدیک‌دیدن انقلاب ترک کرد) و **شوکت خار** (لابد شاخه و شانه‌کشیدن ارتش شاهنشاهی، آن هم بخش کوچکی از آن) **آخر شد**.

۳- مورد دیگر را استاد علامه حضرت آقای سیدجلال آشتیانی نقل فرموده‌اند و در قول ایشان هیچ عاقلی و آشنا و ارادتمندی شک نمی‌کند. فرمودند: یک شب در منزل مرحوم امیری فیروزکوهی بودیم. گفتند - و از ایشان مشهور است - که صائب شاعری بزرگ‌تر از حافظ است و معلوم نیست چرا حقش خورده شده. استاد می‌فرمایند: جناب امیری یک ملت باذوق مثل مردم ایران در ششصد سال اشتباه نمی‌کنند. خود صائب هم دل‌داده‌ی حافظ بوده و از این‌گونه سخنان و سرانجام کار به فال‌زدن از حافظ کشیده می‌شود. جناب امیری فیروزکوهی خودشان آداب فال را به‌جای می‌آورند و دیوان حافظ را می‌گشایند. در مطلع غزل چنین آمده بود که بس پاسخگو و ذی‌ربط است:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سخن‌شناس نئی جان من خطا این جاست

سخن آخر این است که نه هر نمازی مقبول است و نه هر داعی مستجاب است و نه هر رؤیایی صادق است و نه هر فالی راست و درست درمی‌آید و مراد ما این نیست که بگویم هر کس برای تفریح و سرگرمی یا اختلاط با میهمانان در مجلسی فال بگیرد با عالم غیب تماس حاصل کرده است و روح حافظ دست او را می‌گیرد و به او بیرون‌شدی از ظلمات حیرت‌نشان می‌دهد. عالم غیب هم‌چنان در پرده‌ی راز پنهان است، به‌قول حافظ: **راز این پرده پنهان است و نهان خواهد بود**. اما از خلوت دل انسان‌های پاک‌دل و درمانده که اهل **انقطاع الی الله** یعنی از همه بریده و به خدا پیوسته و توکل و اخلاص باشند راهی به جهان غیب هست و خداوند می‌فرماید: «و چون بندگانم از من پرسند بدانند که من نزدیکم و دعای صاحب دعا را چون دعایم کند اجابت کنم.» (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۶) به‌قول حافظ:

گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان

نگاه دار سرشته تا نگه دارد

■